

و تردید تکان می‌دهد، آواها اوج بیشتری می‌گیرند.
 آواها لذت بخش و دل‌گشاینده و تصمیم می‌گیرند به
 آواها پاسخ بدهند.

حرا:

/ به آسمان در امتداد اتصال طناب / استغاثه شما
 را من هم اینک به لحن فرشتگان سروش خوان
 که روی بقعه قوس فرح آرمیده‌اید که فریاد
 دل مجروحتان را به سراسر جزیره عرب منتشر
 می‌کنید می‌شنوم - در این وادی البلا هیچ
 فریادرسی نیست الی الهنا تا به دل آماسیده شما
 برسد و از خدایش که دیری است از او دور مانده
 جزای خیر بخواهد / مکتا / کو فریادرسی که شر
 این قوم را از حریم رسول خدا دور کند؟

حرا / شمشیرزان - گویی که در میدان نبرد، سرها
 را یکبه یک از قفا قطع می‌کنند / پسر یزید - یزید
 پسر ناجیه - ناجیه پسر قعنب - قعنب پسر عناب
 الردف - عناب الردف پسر هرمی - و هرمی پسر
 ریاح یربوعی - از طبقه اشراف، آقایی از آقایان قبيلة
 غفلت و شک به دوراهی تردید افتاده‌ام بینابین دو
 قطب فاجعه و فلاح - میان بودن و نبودن، گیرم
 / موسیقی / حر دو جامه جنگی غرق در
 خون به همراه سه جنگجو جنگلی آماج تیر شده‌اند
 شمشیرها و سپرهای به دو نیم شده، حر یک با
 تماشای حر دو ترسیده عقب می‌کشد.



دیدگاه

/ الوحی از گل که بر آن ماهی‌ای بر خاک افتاده و
 منهدم شده، طرح مثلثی در میان، به رنگ زرد که
 طنابی از مرکز آن به آسمان متصل شده /

صحنه

/ ریزگار، سراب‌های سیال، طوفان از یک جانب
 به صحنه می‌وزد، صدای شیهه اسبانی بسیار،
 حر ملبس به جامه جنگی، تیر و تیردان و سپر و
 شمشیر مقوس عربی بر کمر، غرق در غبار، در متن
 طوفان می‌رود که طناب، توجهش را جلب می‌کند،
 پیش می‌رود طناب را با احتیاط تکان می‌دهد. با
 موج خوردن طناب در فضای صحنه آواهایی به
 گوش می‌رسد، طناب را مجدداً و این بار با شک

نمایشنامه

تراژدی تردید

رضاصابری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی





حر ۱: (به دو) آشنایی!
 حر ۲: از خود می‌هراسی!
 حر ۱: از خود!

بی‌قرار مسلمانان

محاسن در خون نشسته
 - صحراها، پر از ناله -
 جزع و فزع وادی البلا تا
 ساق اسبان خون بالا آمده
 - اهالی قبایل اطراف، چون
 سگ‌های بی‌چهره و وحشی و
 زوزه‌کش در پی غارت و شمارش
 سرهایند - مردم کنده - هوازن -
 تمیم - بنی‌اسد - و مدحج، بر سر
 ربودن سرها - ریش‌های خنابی هم

حر ۱: من همان توام و تو همان منی - حرم
 من - نیمه خاموش تردیدهایت و تو نیمه رنج
 بردن‌های من - ما از یک نفس واحدیم که به
 دو جانب این وادی وحشت تقسیم شدیم - دو
 خط متقاطع در حوالی یک فاجعه که عاقبت به
 نقطه‌ای واحد می‌رسیم.

حر ۱: از کدام نبردی چنین خونین می‌آیی که
 تیر آجینت کرده‌اند؟
 جنگجویان: ما از فتح عاشورا بر می‌گردیم -
 از یوم الموعود - از میدان نابرابر وادی البلا.
 حر ۱: وادی البلا!

حر ۲: این صفت را امام برگزید، به هنگامی که
 سپاه اندک امام را مصرانه تا کرانه‌های فرات -
 سایه‌به‌سایه در تعقیبش بودم - او به مجرد
 تماشای فرات فریاد کرد - الهنا از کرب و بلا به تو
 پناه می‌برم - اینجا امانگاه من است.

حر ۱: تو از فتح مبارک وادی البلا برمی‌گردی و
 من با سپاهی‌گران عازم وادی البلا می‌م.

حر ۲: نبرد پایان گرفت حر - کیهان ورق خورد
 - ما عاشورا را یار در بر یار به اعتبار خون خود
 نوشتیم/ به سه جنگجو/ این اندام‌های تکه تکه
 شده - قلب‌های منهدم‌شده - و پیکرهای مقدس
 که مقابل روی تو ایستاده‌اند - بشارت‌دهندگان
 قوانین حسین‌اند - کاش می‌بودی و می‌دیددی که
 چگونه دروازه‌های عذاب خدا، به روی سپاهیان
 وحشت گشوده شد - بر گرد حر طوفان آز بر
 سراسر صحاری عراق از هر سو وزیدن گرفته -
 برگرد - صحرا پر است از سرهای بریده - دست‌ها
 و پاهای قلم شده - تل‌های نعش دشمن - زنان
 هراسیده - نوجوانانی که بی‌محابا، یک‌به‌یک از
 دم تیغ بی‌دریغ دشمن می‌گذشتند - تیغ‌های

را می‌کشند - جامه‌های خود را می‌درند و سرها
 را در خور جین‌های خود شمارش می‌کنند - نبرد
 هلاکت‌خیزی بود - ضربه‌های قاطع شمشیرها
 و کشتاری جامع - لعنت بر مردم کوفه، که
 بی‌حیاتی‌ترین اهالی زمین‌اند - جنگ مغلوبه‌است
 - هر کسی در هر گوشه‌ای به نیتی - جمعی در
 پی قدرت‌اند و گروهی گداطیح، به طمع صله‌ای
 - خلعتی - پاداشی - یا به امید سرفقتی - غارتی
 از چپاول خانه زنی داغ‌دار تا چنگ زدن بر
 گلوئی بی‌گناه زنی شوی کشته - در کندن گوش
 کودکی گم‌شده - در آن غوغای وحشت و جنون
 و وحشیگری به نیت بریدن انگشت شهیدی
 آرام‌یافته در خون خود مزین به انگشتی با نگین
 حرز یمانی و گروهی به امید نام و نان و منصب
 حکومت ری - تمام

/..... موسیقی/

حر ۱: من نه در پی نامم - نه در اندیشه نام - من
 افسری از خیل افسران سپاه کوفه - به فرماندهی
 حصین بن نمیر - با چهار هزار نیزه زن و تیرانداز
 ماهر - فرمان دارم با هزار سوار آزموده حسین
 را سایه‌به‌سایه در صحاری عراق تعقیب کنم -

از قادسیه تا اکنون بیست منزل از منازل مکه و
 کربلا را طی کردیم - در آغاز در وادی صفاح و
 ذات عرق و اکنون در کرانه‌های کربلا فرود آمدیم
 - دو سپاه هم‌عرض - یکی به شمارگان هزار سوار
 و دیگری به عدد صد مهاجر برابر یکدیگر آرایش
 نظامی گرفته‌ایم.

/..... موسیقی/

حر ۲: تو از جان امام من و از خان و مان امام
 آزادی، چه می‌خواهی پسر ربوع آیا او شخصی
 از اشخاص امرای شما را کشته، که در پی بهای
 خوش هستی؟ یا مالی از اموال امرای شمار را
 زایل کرده؟ و یا به کسی از کسان سلاطین شما
 آسیبی رسانده که قصاص‌اش را می‌جوید

حر ۱: من مأمورم و معذورم - سپاهیگری کوفه،
 شغل من است - از این طریق نان می‌خورم و
 معاش به خوان خان‌ها می‌برم - کوفه خانه امن و
 موطن انسانی من است - در این آتشی که لهیب
 شعله‌هایش دارد زبانه می‌کشد، نه دین می‌دانم
 و نه سیاست می‌فهمم، نه از اندیشه امام آزادی
 تو آگاهم و نه از مقصود امیرم مطلع - (به همراه
 حر ۲) من همان کودک شش‌ماهه کوفی‌ام که

مادرم مرا به نام حر خواند - سرداری فاتح - در
ضربه‌های شمشیر به فرمان تن و تفکر استادم و
در شلیک دقیق نیزه و تیر، به شش بند دشمن در
سراسر کوفه نظیر ندارم. عاقبت جویم - و البته به
شفاعت جد امام آزادی تو محتاجم به این ترتیب
دعا می‌کنم این نبرد خونین ختم به خیر بشود
- با دلشورگی به سراغ عمر بن سعد می‌شتابم او
پیش می‌آید

جنگجویی به نقش عمر بن سعد پیش می‌آید

و - من می‌پرسم - حسین را من به این ریگزار
گرم وحشت کشاندم - احساس می‌کنم تنور فتنه
شما دم‌به‌دم شعله‌ورتر می‌شود - شما حقیقتاً با
این مرد می‌خواهید بجنگید!؟

سومی: چنانچه تصمیم با من باشد - درنگ
نمی‌کنم

حر ۱: سبحان الله!

سومی: مگر دیوانه‌ام امارت ری را رها کنم
سردار!؟

حر ۱: پس تکلیف نسبت شما با حسین چه
می‌شود!؟

سومی: به هر ترتیب امارت ری را من بر قطع
قفای حسین، ترجیح می‌دهم - حتی اگر برادرم

باشد - در خاطرت بسپار سردار که پرتاب‌کننده
نخستین تیر به سوی گلوی حسین منم.

حر ۲: به هنگامی که عمر بن سعد نخستین تیر
فتنه را به چله کمان نهاد و تیر را به سوی سپاه امام
پرتاب کرد - باران تیرها، از هر سو بر سر ما باریدن
گرفت و با پرتاب هر تیری اسبی از اسب‌های سپاه
حسین، بر زمین سقوط می‌کرد - من در کشتار
جامع و بی‌امان اسبان - خشم و غرش حسین را
از خیمه و خیامش شنیدم - برای مرگی که هویت
آدمی را ترسیم می‌کند - چاره‌ای جز پذیرش آن
نیست - آماده باشید که من به خدای سبحان
سوگند می‌خورم تسلیم سپاه کوفه نمی‌شوم مگر با
محاسن خونین خود - خدا را ملاقات کنم.

/..... موسیقی /

حر ۱: هر آدمی روزی با سرنوشتی ناخوشایند
مواجه می‌شود و هر نوشی یا نیشی - سرنوشت
ناخوشایند، مرگ ناخوشایند و من در کشمکش
سخت - میان خدا و شیطان درمانده بودم به راه
سعادت و نیک‌بختی بروم بهتر است - یا ورود
به ورطه ناکامی و مرگ - رفتم با پسر ابی‌وقاص
حجتم را تمام کنم

جنگجویی به نقش سعد بن ابی‌وقاص پیش

می‌آید

حر ۱: پسر ابی‌وقاص ما خویش همیم
دومی: ما پیوسته به قبیله‌ای از قبایل کوفه‌ایم
حرا!

حر ۱: و ما پیوسته از یک چشمه نوشیده‌ایم.
دومی: ما پیوسته در سالیان بسیار، با هم و در
کنار هم بوده‌ایم.

حر ۱: به خدا، جان تشنه و خشمگین من دارد پر
می‌کشد - انوار جمال ابوالاحرار درون تاریک مرا
در خویش روشن می‌کند.

دومی: امیر ما به صلح رضایت نمی‌دهد - یا
پیمان و بیعت یا قفای بی‌تن دشمن.

حر ۱: تو را به جان او که قبیله مرا و تو را به
عدالت می‌خواند - این غائله خونین را تمام کن.

دومی: ما نبردی سخت پیش رو داریم که
ساده‌ترین رویدادش بر کندن سرها، قلع و قمع
شدن دست‌ها، پاره پاره کردن پیکرها و انهدام
بی‌رحمانه دل‌هاست

حر ۱: پس فرمان داریم با سپاه خدا بجنگیم!؟

دومی: بی‌تردید - ساعتی دیگر بازی خونین،
تمام می‌شود - و باران پهراس مرگ بر سپاه
خدا، باردیدن می‌گیرد و خاطره‌ای خوب از فتنه



نینوا، به اراده ما در اوراق تاریخ نوشته می شود - من می خواهم ناظر نبرد بی امان تو در این گوشه گاه میدان باشم.

به اتفاق: مردان نو - راهایی نو - و جهانی نو - جهاد آغاز می شود.

حر ۱: خاموش و اندیشناک، از تیررس نگاه پسر ابی وقاص فاصله گرفتم - من چون سنگوار سخت و سرد به دور خودم می چرخیدم - صورتهایی بی چهره چون اشباحی مبهم از پهلویم می گذشتند و خیره ام می شدند - رابطه پیوسته درون من، نظیر نخ پیوسته ذره ذره، بریده می شد - نکند ماهیتم را دوباره یافته ام - به سرعت بسیار از نزدیکانم دور می شدم - تنهایی خشم و تردید و شک - و شمشیرم مهیای نبرد که از مهابتش هر جنبندهای از وحشت می لرزید - سپاهم چون ارواحی مرده و دروغ بر زین اسبانی آزموده در طوفانی از یک سرخ

حر ۲: من انسان موجود ذی شعور هستی - و خدا قادر قاهر مطلق - و شیطان که در همین حوالی در کمین ماست.

حر ۱: خدا در درون من دارد بیدار می شود - با خدار همه چیز ممکن می شود - من، رهایی و آزادی را از پستان شما مکیدم مادر - نمی خواهم ریشخند شیطان بشوم - این زانوان استوار و جنگنده در برابر هیچ دشمنی به در یوزگی بر این زمین پیر خم نشده - الا لحظه ای که به رابطه تن به تن با خدا محتاجم.

جنگجویان در ریمتی / هنگین می خوانند

سردار حر شمشیری بزن

بر کینه های تیری بزن

سردار حر شمشیرت چه شد؟!

خشم جهانگیرت چه شد؟!

کویال سرخ صاعقه

پس آن دل شیرت چه شد؟!

/ موسیقی /

جنگجویان: ما جنگجویان فاتحیم - از فتح نینوا برمی گردیم.

اولی: برخیز شمشیری بزن

دومی: آنجا که اراده خداوند و حقیقت و رحمت جلوه گر می شود - جایی برای تردید و مکث و غفلت نمی ماند - حر

سومی: ما از این پس - همواره ندای بیدار درون توایم حر

اولی: شاهدان میدان نبرد انسان با انسان - خدا و شیطان

حر ۱: و از این پس ماجرا این گونه آغاز شد.

موسیقی

حر ۱: به نیمه دیگرش / برابر فرمان امیرالمومنین - سپاهم را در قادسیه گرد کردم - و به تاخت و در ریگباران گرم و تفتیده - همچون ارواحی



ولگرد - منزل به منزل غرق در سراب های سیال و نفس بر چو نان نخلستانی خاموش و متحرک سایه به سایه در تعقیب من آید.

حر ۲: تو سایه به سایه در تعقیب سپاه خدایی و ما سایه به سایه در پی تردید و تشکیک توایم

حر ۱: در وادی اسبیاع راه را بر امام بستم - امام پیش آمد - خجسته و رؤوف که اسبان بی قراری می کردند - شیبه ناله می کشیدند و سم ضربه می کوبیدند.

امواج ریگ های داغ از یک سوی صحرا به حرکت درآمدند - برقاروق شمشیرها - گردن های فراز مند و گیسوی سیاه اسبان. خشم و مکر سپاه من.

اولی: / روایت می کند / شما آیا به یآوری با ما آمدید - یا به جنگ ما؟!

حر ۱: به جنگ با شما

اولی: / روایت می کند / شما همان مردگان پوسیده ای را می مانید که در این وسعت سوخته در پی نیم جرعه ای روح می گردید - سپاه خدا به پیش می رود و من به احترام هجده هزار نامه ای

که از جامعه شیعیان کوفه بر من مکتوب شده - عازمم

حر ۱: من از اهالی کوفه ای - افسر برجسته ارتش - من از نامه هایی که شما مدعی اش هستید - بی اطلاع - دستور دارم شما را در نخستین منزل که رویت کردم دستگیر و کت بسته به محضر ارجمند امیرم ببرم - سلام را نقدانقد بستانم و بروم پی عیش و نوش خودم - همین! / موسیقی /

حر ۲: شاهدان شهادت بدهند. نویسندگان بنویسند و قضاوت کنندگان قضاوت کنند که تاریخ میدان مستمر نبرد انسان در برابر انسان - در هر عصری و نسلی و در هر نقطه ای - هر کجا که انسان زندگی می کند - خدا و شیطان در دو چهره عشق و نفرت متجلی می شود.

اولی: / روایت می کند / ما به حجاز می رویم.

حر ۱: در همین نقطه ای که ایستاده اید - حق ندارید قدم از قدم بردارید

حر ۲: بنویسید - که من - انسان - حر شما در

میدان نابرابر نبرد نینوا چون کوهی بود که از هیمنه هیچ بادی نمی‌لرزید - در هنگام ریزش مرگبار باران تیر فریاد برآورد - مردم نانجیب - بی‌وزن - و بی‌مقدار کوفه - دریای بی‌منتهای ازلی متلاطم است و ساحل خجسته عدم، آرام و فرحبخش - من در خویش روشن شدم - مردم فرومایه کوفه - نخواهید که شمشیر میان ما و شما حکم کند - ما همه برادریم - همه بر یک دین و آیین - و ما همه بر یک جماعت متحد، مطیعین - از خاندان بی‌پروای یزید - از این مردک هرزه‌گرد سفاک و فاسد بپرهیزید و بترسید - روزی فرا خواهد رسید که به پنهان‌های واهی و موهوم - میل سرخ بر چشمان شما می‌دواند - دست‌ها و پاهای شما را بی‌علت می‌برند - و اعضایتان را قطعه‌قطعه و هر قطعه‌اش را بر شاخه‌های نخل می‌آویزند.

/..... موسیقی/

حر ۲: تو را من به هیچ قدر و قیمتی نمی‌بخشم پسر ریاحی - ما دو نام واحدیم - از ذریه یک مرد نجیب قدیمی و از زهدان یک زن زاییده شدیم - دیری است من در عاشورا طلوع کردم و مباد تو در سپاه شیطان غروب کنی - ما هر دو از یک برج و باروییم - از کوفه که دم‌به‌دم در کوچه‌ها - خانه‌ها و سراچه‌هایش فتنه می‌زاید - و چون حربا در مقابل حقیقت آفتاب رنگ‌بهرنگ می‌شود/ به جنگجویان/ این مردان فاتحان سپاه خدایند - قضاوت زمان و آماجگاه تیر و شاهدان عاشورا - این بزرگان عالی قدر تاریخ برای قضاوت و شهادت تردیدهای تو حضور یافتند. و حقیقت حقیقت را هر آنچه که در آن شهر خونین گذشت به تماشا چشمات می‌گذارند در این سفینه نجات.

اولی: پاسخ به تاریخ با من است حر - گواهی می‌دهم من - به نام نامی نینوا به هنگامی که امام قطره قطره خون گرم رنگش را بر روی سینه وسیع سپهر ریخت و از آن پس جهان رنگ خون گرفت. دومی: و حقایق آنچه در آن ظهر گرم بیدادگر به درنگی گذشت - برای همه عصرها و همه نسل‌ها خواهیم نوشت.

سومی: و قضاوت زمان می‌ماند برای من که دنیا به تجلی انسان محتاج است حر. اولی: و - مرا که گواهی دهنده‌ام - به آتی به خود می‌خوانیدم و من بی‌هیچ چون و چندی ظهور می‌کنم.

حر ۱: گواهی‌دهندگان - قضاوت زمان - مرا از زندان جهلم رها کنید و به خدایم برسائید - من قدرت شگرف انسانم - لنگر استوار زمین - دست توانمند تقدیر، مرا از این حلقات تودرتو و درهمگره خورده زنجیرهای سرد و سنگین که بر دست و پایم بسته‌اند - رها کنید - من حرم - پسر ریاحی - افسری از افسران بی‌فخر و منفور سپاه شیطان - عقربهای بر روی نقطه صفر حر ۲: در این واحه هیچ و ریگ - خدا بر نیازهای

من و تو نظارت می‌کند - ای انسان حر ۱: و - من - انسان ماهی بر خاک افتاده‌ای را می‌مانم که تنها بر ساحل عدم، بار می‌یابم و با پسوند یزیدی عاقبت می‌چرخم و قابل می‌شوم - اینک تو را من درک می‌کنم

حر ۲: اینک تو را من احساس می‌کنم حر ۱: اینک من از چیزی در تو آگاه می‌شوم. حر ۲: اینک من طغیانی را در تو - در من - آرزو می‌کنم.

حر ۱: بگویند چه کنم من فاتحان من - حر - شرمنده روی اویم که در آن ریگباران خالی و خموش - عطش سپاه تشنه مرا فرو نشانند. اولی: پس اینگونه است که آدمی در جدال، حقیقت کدام است و باطل چیست، سرگردان است.

دومی: می‌نویسم که ما مخیریم بودن را انتخاب کنیم

سومی: و در این هنگام قضاوت می‌کنم که بودن بدترین و زشت‌ترین کفرهای است که خداوند خدا بر شیطان بخشید حر

حر ۲: من در فتح عاشورا گذشته مرده‌ام را ... حر ۱: مرده گذشته‌ام را ...

حر ۲: مرده‌ام را همچون مردگان کهن به همراه تیغ و توغ و سپهر و تیر یک‌جا به کف باکفایت خاک سپردم و نام و نسیم را با پیشانی‌بند خونین - که حسین با دستان مقدس و مبارک خود - عزت و جلالم بخشید به افلاک می‌برم.

حر ۱: پس در این لحظه طلایی فریب و راستی، شهادت می‌طلبم که من به اذن و اراده حکیمانه تو به جامه وجود درآمد.

در برابر اراده و مشیت تو ای خدای حسین، قد افراشتم - بالنده شدم و مفتون خون خویش گشتم/ به ما/ به شمایم مردان و زنان عالی‌مقام این نسل و این عصر - سایه دستان ساده و مهربان خدا بر سر ماست. و خداوند خدا فرمود تاریخ صحنه تنهایی و اندوه همیشه آدمی است - دریغ و درد -

گفتش آقا - من مأمور نبرد با شما نیستم - من اگر چه کوفی‌ام اما اگر حقیقتش را بخواهید - من بی‌مانم با شما بچنگم، ملتسانه گفتم - من نگرانم که پس از این لعن و نفرین مردم را به جانم بخرم. بنابراین اجازه بفرمایید من هم‌اینک پیکی به کوفه بفرستم و در نامه‌ام قید کنم که من حریف شما نمی‌شوم - آقا فرمودند - بگذار ما در نینوا و غاصریه و یا در شفیة فرود آییم - گفتم - معذورم آقا معذورم - در این گفت و واگفت من در پی سپاه خدا بودم که ابلاغ فرماندهی قبیله تمیم و همدان به دستم رسید - سبحان الله - که ناگهان صدای استغاثه او را از زبان بادهای دمنده شنیدم

/..... موسیقی/

حر ۲:

رخت اسارت را بکن چرخ یزن - چرخ یزن در این مصاف تن به تن رخت اسارت را بکن

حر ۱: پیش رفتم - سلام گفتم - من همانم که شما را تا این واحه بی‌آب‌وآبر از بی خویشم کشاندم - اکنون آمده‌ام عاجزانه این جان بی‌مقدارم را فدیه شما کنم - قبول؟! /..... موسیقی/

اولی: گواهی می‌دهم که تو را چنان تیر باران کردند که آبکش شدی - آن گاه سرت را از قفا قطع و به پیش پای امام پرتاب کردند - گواهی می‌دهم که شمر پسر ذی‌الجوشن چون ماده‌سگی حریص، خود را به درون گودی افکند - در یک آمد و رفت تیغ، سر از قفای حسین برید و برد و من فریاد کردم - تو پسر همان پدری هستی که بر پاشنه‌هایش می‌شاشید - تو حیوانی بیش نیستی.

دومی: می‌نویسم من - اسبان رمیده بی‌سوار سومی: باران بی‌امان تیر اولی: نیروی نابرابر

دومی: شمشیر - بی‌آبی - خون

حر ۲: مردا جهان از آن توست

حر ۱: این چرخ در فرمان توست

حر ۲: حکم تو و فرمان تو

حر ۱: دور تو و میدان تو

دومی: فرود عمود آهنین - لهبب سرکش آتش در خیمه و خیام امام - ضربات شمشیرها که زرها را می‌شکافتد و سرها را دوپاره می‌کند - فرود نیزه‌ها - پی‌درپی بر ستون فقرات

حر ۱: وقت است تا عاشق شوی

حر ۲: چون صبحدم صادق شوی

حر ۱: در گیر و دار نیزه‌ها

حر ۲: دبدار را لایق شوی

اولی: گواهی می‌دهم من، در آن غوغای خشم و وحشت گروهی مردم گداطبع، و فرومایه تا مرز آزمون نینوا پیش آمدند و پس به خاطر جان و اموال خویش به درون خانه‌های خود خزیدند و جمعی مردم حيله‌باز و کذاب بر تل‌های ریگ به دروغ و ریا اشک ماتم ریختند و چون موجودی بی‌چهره آرام و خفی زوزه کشیدند

حر ۲: از خود در آ تنه‌ایا

حر ۱: برگرد سوی ما بیا

حر ۲: در خود وضو گیر و سپس

حر ۱: با هیبتی زیبا بیا.

این دو نیمه آدمی - نیمی بر خاک می‌رود و نیمی بر افلاک